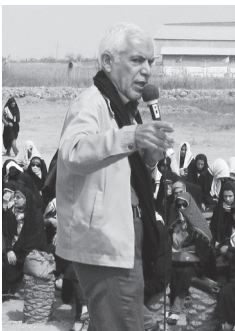


از کربلای حسینی تا کربلای خمینی روایت امیر سرتیپ دوّم غلامحسین دربندی در منطقه عملیاتی والفجر ۸

تهیه و تنظیم: مرتضی شهریاری^۱

شناسنامه روایت	
	الف) مشخصات راوی نام و نام خانوادگی: امیر سرتیپ دوّم غلامحسین دربندی راوی هیئت معارف ارتش
	ب) زمان و مکان روایتگری دوشنبه ۱۳۹۳/۱۲/۲۵ ساحل اروند
	ج) مشخصات کاروان کاروان بسیج دانشجویی آذربایجان غربی تعداد: حدود ۵۰ الی ۶۰ نفر

مقدمه

۴. پیام نماز اوّل وقت در بیان و سیره شهید صیاد

شیرازی؛

۵. تشریح جغرافیای منطقه فاو؛

۶. اصل غافلگیری در عملیات والفجر ۸؛

۷. تشریح منطقه عملیاتی والفجر ۸؛

۸. شرایط و مشکلات غواصان در عملیات والفجر ۸؛

۹. هوانیروز در عملیات والفجر ۸؛

۱۰. لزوم الگوبرداری از شهدا و ایثارگران؛

۱۱. برخورد با اسیران در مکتب امام.

کاروان بسیج دانشجویی آذربایجان غربی روز دوشنبه

۱۳۹۳/۱۲/۲۵ وارد یادمان اروند شد و امیر سرتیپ دوّم

غلامحسین دربندی، عملیات والفجر ۸ را برای زائران

روایت کرد. محورهای اصلی روایت امیر دربندی در

منطقه عملیاتی والفجر ۸ را می توان به شرح ذیل برشمرد:

۱. توصیف رزمندگان و اهمیت بازدید از مناطق عملیاتی؛

۲. تفاوت دفاع مقدس با سایر جنگ های دنیا؛

۳. پیام استقامت رزمندگان اسلام؛

* کارشناسی علوم ارتباطات و کارشناس مرکز اسناد و تحقیقات دفاع مقدس

سال سیزدهم □ شماره پنجاه و سوم □ تابستان ۱۳۹۴

متن روایت

«بسم الله الرحمن الرحيم. اللهم كن لوليک الحجة بن الحسن صلواتک علیه و علی آباءه فی هذه الساعة و فی کل ساعة ولیاً و حافظاً و قائداً و ناصراً و دليلاً و عیناً حتی تسکنه أرضک طوعاً و تمتعه فیها طویلاً.»

سلامتی وجود مقدس آقا امام زمان (عج)، یک صلوات ختم کنید.

نتوان برید از سر کوی تو پای ما، در پای کوی تو سر ما می توان برید. این حرف رزمندگان ما بود. حرف شهدا بود. در پای کوی تو سر ما می توان برید، نتوان برید از سر کوی تو پای ما. یعنی جانمان را می دهیم، قطعه قطعه می شویم، خونمان به زمین می ریزد، استخوان هایمان را بعد از ۳۰ سال برمی دارند می آورند، آن هم استخوان های شکسته، اما نتوان برید از سر کوی تو پای ما. دشمن توی چه فکریه؟ بیره، سر بیره، آتش بزنه. دو روزه دارید تو این منطقه همین جوری می گردید. غم عشقت بیابان پرورم کرد، غم عشقت ... توی دنیا جنگ زیاد اتفاق افتاده، عزیزانی که از راه دور، آذربایجان غربی، این همه راه، صدها کیلومتر راه بلند شدید آمدید. انصافاً الان برای شما بلیط هواپیمای مجانی بدهند، بخواهید بروید یک جایی، کنار دریایی، نمی دونم آثار باستانی، چیزی، عوض می کردید با این. اینجا چی داره؟ خاک و خل، و همش خاک بازی! سیم خارداره، بعضی جاهاش هم خطرناکه، میگن یواش برو، اونجا امکان داره آلوده باشه. مین گذاری است. این عشق و علاقه را کی در دل شما قرار داده؟ اون هم قشر دانشجو! هیچ کس قرار نداده جز خداوند متعال. اصلاً دست من و شما نیست. می خواهم رمزش را بگم که اینجایی که اومدید، به خاطر چی اومدی و چه نیرویی تو را کشانده. شب تاریک، هوا تاریک، آب تاریک، فضا تاریک، انگار اون ظلمات ثلاثی* که توی قرآن

* ظلمات ثلاث (تاریکی های سه گانه)، اشاره دارد به آیه ۶ سوره مبارکه زمر: همه شما را از یک فرد انسانی (آدم) بیافرید، سپس همسر او (حوّا) را از نوع او خلق نمود، و برای شما از چهارپایان هشت قسم (شتر، گاو، گوسفند، بز، از هر یک نر و ماده) فرود آورد، شما (و چهارپایانتان) را در

اومده، برای این بچه ها پیش اومده بود. همه جا تاریک، آب تاریک، فضا تاریک، هوا تاریک، حتی رمز عملیات را هم که می خواستند بگن - الان ببینید شما چقدر قشنگ صلوات می فرستید، بلند صلوات می فرستید که صداتون به اون طرف هم حتی، اون طرف آب هم می رسد - حالا من عملیات را یک توضیح کوچکی می دهم. آنها حتی رمز عملیات - رمز عملیات چی بود توی این منطقه؟ والفجر ۸ چی بود؟ یا فاطمه الزهرا (س)، چرا؟ چون توی ماه جمادی بود، بیستم جمادی بود** - حتی رمز عملیات را هم می خواستند بگن، نمی تونستند یک کم بلند یا فاطمه الزهرا (س)، تو دلش می گفت یا فاطمه الزهرا (س). فقط تو قرارگاه کربلا، تو قرارگاه کربلا فقط پشت بی سیم بلند اعلام کردند. بقیه تو دلشون می گفتند. حرفشون رو یواش می زدند. همه جا تاریک، تو تاریکی، اما اون سیم رو که وصل کرده بودند، ارتباط رو که ایجاد کرده بودند، چون اینها مثل من و شما بودند دیگر. از پشت میز مدرسه، دانشگاه، کاسب از توی مغازه اش، اداری از توی اداره اش بلند شده بودن اومده بودن. اینجا اون سیم رو فقط وصل کرده بودند. کاری کردند - حالا من بخواهم خود کار را هم توضیح بدهم، یادتون میره از اینجا برین - انگیزه شان را دارم می گویم. هدفشان را دارم می گویم. کاری کردند که الان که سی و چند سال گذشته، بین اینجور عاشقانه کاروان ها همین جوری می آیند، اصلاً نمی دونید، قیامته، اینجا تو این ایام، البته سایر ایام سال هم می آیند، ولی تو این ایام دیگه بیشتر. همین جوری می آیند و قدمگاه اینها را بوسه گاه خودشان می کنند. خیلی ها خاک را برمی دارند می برند. تو همه جای مناطق ها، شلمچه، اینجا (اروندکنار)، دهلاویه، طلائییه، همه جای این مناطق.

شکم های مادرانتان با آفرینشی در میان تاریکی های سه گانه (مشیمه، رحم و شکم) می آفریند؛ این است خداوند، پروردگار شما، مالکیت و حاکمیت جهان هستی از آن اوست، جز او معبودی نیست، پس چگونه و به کجا برگردانده می شوید؟! * تاریخ قمری عملیات والفجر ۸ در سخنان امیر دربندی بیستم جمادی الاولی ذکر شده است، در حالی که ۲۰ بهمن ۱۳۶۴ مصادف است با ۲۹ جمادی الاولی سال ۱۴۰۶.



روایت امیر دربندی در یادمان اروندرود-اسفند ۱۳۹۳.

تفاوت دفاع مقدس با سایر جنگ‌های دنیا

سرتیپ غلامحسین دربندی، جنگ تحمیلی رژیم بعث عراق علیه جمهوری اسلامی را متفاوت از همه جنگ‌های دنیا دانست و گفت:

«در هیچ جای دنیا، کنار کشته جنگ می‌روند که بایستند و سنگ قبر را ببوسند؟ حضرت آیت‌الله - افتخار جهان اسلام - حسن‌زاده آملی می‌فرمایند: هر جا یک عکس شهید به دیوار می‌بینم، دارم رد می‌شوم، می‌ایستم، توقف می‌کنم به احترامشان، بعد دستم را به روی سینه‌ام می‌گذارم، می‌گویم: السلام علیک یا انصار دین الله. السلام علیک یا ولی الله.»

آب اروند سنگ مزار است

امیردربندی رودخانه اروند را سنگ مزار بسیاری از شهدای عملیات والفجر ۸ توصیف کرد و با تأکید بر اینکه بخشی از آب فرات نیز به این رودخانه می‌ریزد، گفت:

«اگر صحبت من تمام شد، رفتید کنار این آب، دستتان را به این آب زدید، این احساس را داشته باشید که حتی این آب هم یک سنگ مزار است، چون خیلی از شهدای ما در این آب غرق شدند. خود این آب هم سنگ مزار است.»

جغرافیای منطقه فاو

راوی منطقه عملیاتی والفجر ۸ در تشریح جغرافیای منطقه گفت:

«اروند حدود ۱۸۴ کیلومتر است. ۸۴ کیلومتر آن مرز مشترک ما و عراق را تشکیل می‌دهد. یعنی همین جا که شما ایستاده‌اید بخشی از مرز ما و دشمن است - حالا دیگه دشمن نیستند البته، آن زمان را می‌گویم - آن طرف شهر بندری فاو است. آن طرفش هم جزیره فاو است، آب است، خور عبدالله است، یعنی یک پیش‌رفتگی - بعداً نقشه‌هایی که به شما می‌دهند نگاه کنید - یک پیش‌رفتگی داخل آب است. این طرفش اروند است، جلویش هم که باز آب است. آن طرفش هم آب است به نام خور عبدالله که کویت آن طرفش قرار دارد.»

«خب، از اینجا ما رفتیم جلو، آن ورش چه؟ امکان داشت از کویت نیرو وارد کند، از بومیان نیرو وارد کند، آنها هم که همه همدستش بودند در زمان جنگ. کمکش می‌کردند. ناوچه‌های جنگی نیروی دریایی ما از چند روز قبل رفتند آن طرف خور عبدالله را هم بستند که نکند از آن طرف نیرو وارد کند. شما الان در نوک پیکان عملیات والفجر ۸ قرار دارید؛ یعنی سر عملیات اینجا بوده است. همه هم فکر می‌کنند همه عملیات همین جا تمام

شد. نه؛ عملیات می‌دانید کجا بود؟ شلمچه رفتید یا بعداً می‌خواهید بروید؟ انتهای عملیات توی شلمچه بود. چون از فاو سه تا جاده می‌رود به سمت فاو - بصره، فاو - البحار و فاو - ام‌القصر. از آنجا ۲ تا ۳ تا لشکرهای ما از تو شلمچه و نهر خین عمل کردند که عراق از آن طرف هم نتواند لشکرهای زرهی‌اش را وارد کند، در اینجا ما را در محاصره بیندازد.»

اصول غافلگیری در والفجر ۸

«ما توی این منطقه مجبور بودیم هم دشمن را که آنجا بود فریب دهیم و هم نیروهای خودی را فریب دهیم که نداند ما می‌خواهیم چکار کنیم. اینجا پر از روستا بود. بیشترین ضربه‌ای که ما خورده بودیم از لو رفتن عملیات‌ها بود. ما مجبور بودیم نیروهای رزمنده را لباس‌های روستایی و عربی تنشان کنیم و روستایی‌ها را از اینجا خارج کنیم. و اینها مشکل دومشان این بود که باید به کار روزمره روستایی‌ها می‌پرداختند.»

شرایط و مشکلات غواص‌ها

در والفجر ۸

«غواص‌های ما باید، اون اساتید غواصی می‌آمدند، شبیه‌سازی می‌کردیم کنار رودخانه دز، کنار رودخانه کرخه، آموزش غواصی می‌دادند. اینها خب غواص که نبودند بچه‌های بسیج، باید یاد می‌گرفتند که چطور از این رودخانه عبور کنند.

همان‌طور که گفتم مرز مشترک ما در اروند ۸۴ کیلومتر است. در طول این رودخانه، آن اولش، سه چهار تا رودخانه بزرگ می‌ریزد و این رودخانه را تشکیل می‌دهد. از ایران کارون و بخش‌هایی از کرخه و از عراق،

دجله، فرات، ذاب بزرگ، ذاب کوچک، همه این رودخانه‌ها می‌آید یک رودخانه را تشکیل می‌دهد به نام اروند. به خاطر همین شدت جریانش هم زیاد است. غواص ما اینجا می‌رفت توی آب، آن طرف که در نمی‌آمد! ۵۰۰ متر آن طرف‌تر در می‌آمد. یعنی توی محاسبات هم باید همه این محاسبات را می‌کرد. تازه حالا دشمن آن روبرو با کیک و ساندیس که منتظر نبود پذیرایی کند! دستش روی ماشه بود. خمپاره‌ها آماده، توپخانه‌اش آماده، تانک‌ها آماده، تیربارها آماده، تک‌تیراندازها آماده، علاوه بر اینها موانع فیزیکی، خورشیدی‌ها آماده، سیم‌خاردار آماده، میادین مین آماده. ببینید چکار باید می‌کردند؟ تازه می‌رسیدند به آن ساحل، میدان موانع بود.

آب رودخانه اروند در روز چندین بار جزرومد دارد. مد بعضی وقت‌ها ۳ تا ۴ متر آب می‌آید بالا. الان در حالت جزر است، ببینید باتلاقی شده. می‌آید آب تا لب این خاکریز بالا. بعضی وقت‌ها هم بیشتر می‌شود، می‌ریزد. باید در حالت مد می‌رفتند که قایق‌ها هم بتوانند به آب بزنند؛ چون اگر در جزر می‌رفتند، قایق‌ها همه به گل می‌نشست. این عکس‌هایی که شما می‌بینید غواص‌ها دارند توی گل و باتلاق راه می‌روند، مال این است که توی آن مدت زمانی محدود که حالت مد در اختیارشان بوده، نتوانستند خودشان را برسانند، آب رفت پائین توی گل گیر کردند. اینو می‌گن مشکلات طبیعی منطقه. یک مقدار با سختی‌های کار اینها اگر آشنا بشویم، تازه متوجه می‌شویم اینها چه غوغایی کردند.»

نقش هوایروز در عملیات والفجر ۸

«شب عملیات غواص‌ها از اینجا رد شدن. خب حالا غواص‌ها رفتن. این نفر غواص ما، بسیجی ما، سپاهی ما، دو تا سرمایه داشت. یکی جان خودش و یک دونه هم تفنگ. که این دو تا رو راه انداخت، همراه خودش برداشت که برود. جان خودش و یک دانه تفنگ، راه افتاد برود. خب آن طرف با دشمنی که تا دندان مسلح است، توپ و تانک و زرهی و سنگین و نیمه‌سنگین و کالیبر سبک،

غواص‌های ما باید، کنار رودخانه دز، کنار رودخانه کرخه، آموزش غواصی می‌دادند. اینها خب غواص که نبودند بچه‌های بسیج، باید یاد می‌گرفتند که چطور از این رودخانه عبور کنند.

همه را دارد؛ نمی تواند که با یک کلاشینکف تانک را بزند، با چهار تا پنج تا نارنجک. چه جوری سلاح های سنگین را ما ببریم آن طرف. روی قایق هم که نمی شود جیب بگذاری، ۱۰۶ بگذاری، توپ بگذاری! اینجا هلی کوپترهای هوانیروز آمد کمک. هلی کوپترها یک مقری زده بودند حدود ۵۰-۴۰ کیلومتر عقب تر. از آنجا شده بودند مثل تاکسی تلفنی. خودشان می گفتند.»

هم برای ما ساخته. شما از یک ناخنت نمی توانی بگذری. پاتو قشنگ، راحت بدی! می گفت چیزی که در راه خداست، دیگه اینه دیگه!

ای خوشا با فرق خونین در لقای یار رفتن سر جدا، پیکر جدا، در محضر دلدار رفتن اعتقاد داشتند. اگه یه عمر گفته بودند «فیالیتنی کنت معکم»، اینجا توی میدان عمل، یه سفره ای باز شده بود، داشتند نشان می دادند. آخ هم نمی گفت.

«الان یکی از خلبان های عزیزمون به نام جناب سرهنگ غلامپور اینجاست که تو این عملیات یکی از شاهکارهای بی نظیر جنگ های دنیا را انجام داده در اینجا. البته خود والفجر ۸ یکی از شاهکارهای جنگ هاست که در دانشگاه های نظامی دنیا تدریس می شود؛ اما ایشان یک کاری کرده که خود آمریکایی ها که این هلی کوپترها را ساخته اند، تا به حال نتوانسته اند انجام بدهند. با هلی کوپتر هواپیمای میگ عراقی را اینجا توانسته بزند.»

شاهکار خلبان هوانیروز در عملیات والفجر ۸

امیر دربندی ادامه داد:

«البته سرهنگ غلامپور خودش باید بیاید، بگوید. از ایشان خواهش کنید اگر فرصت دارند تشریف بیاورند (صلوات حضار). حالا که تا اینجا آمده اید این همه راه را، بگذارید با این چهره های ماندگار، این اسطوره ها آشنا بشوید.»

پیام استقامت رزمندگان

امیر دربندی با بیان خاطراتی از مجروحیت تعدادی از رزمندگان، بر پیام استقامت آنها تأکید کرد و گفت:

«یکی از اینها، پایش ترکش خورده بود. گلوله تو کنارش منفجر شده بود، آویزون بود، دستش را انداختیم روی گردنمون که ببریم. تقریباً ۵۰-۴۰ متر اومدیم از خط بیائیم عقب، من دیدم دستش را برد این پایش را کند انداخت دور. گفتم پایت را؟ گفت هی می رود زیر پایم. می پیچه به دست و پام، اذیتم می کنه، نمیذاره من پیام. اصلاً فکر کردنش

یکی از رزمنده ها پایش ترکش خورده بود و آویزان شده بود آمدیم او را ببریم عقب، پایش را کند انداخت دور.

وی در بیان خاطره دیگری از مجروحین جنگ تحمیلی گفت:

«من خودم دیدم مجرووحی که دل و روده اش ریخته بود بیرون. چون من افسر بهداری بودم، تو خط مقدم مجروح ها رو می بردم عقب. خوب بستم، گفتم ببخشید، تا شب باید تحمل کنی، یک قایق بیاید، چون توی روز قایق نمی آید. مسکن هم همراهم نبود بزنم. این تا صبح یک آخ نگفت. فقط یک دونه قرص مسکن بهش دادم، قرص مسکن هم که برای

این جور جاها به درد نمی خوره. هیچی نگفت.»

وی با تأکید بر اینکه اگر در این سفر راهیان نور فقط همین پیام استقامت و مقاومت را از شهدا و رزمندگان بگیریم برای ما کافی است، گفت:

«من و شما چقدر استقامت داریم؟ چقدر مقاومت داریم در مقابل بلاها، در مقابل سختی ها، در مقابل گرفتاری ها، همین رو ما بگیریم از اینجا بریم، اصلاً برای یه عمرمون کفایت می کنه. که تا با یک مشکل مواجه می شویم، نبریم.»

می‌اندازی؟! نه. خود خداوند متعال به گردنشان انداخته. مدال "عند ربهم یرزقون".

خاطره ای از یک عکس

امیر دربندی در ادامه با اشاره به عکس رزمنده بسیجی آقای همایونی، آن را نماد عکس‌های والفجر ۸ خواند و افزود:

«آقای همایونی را چند وقت پیش پیدایش کردیم، آوردیم اینجا. یه عکسه، صورتش گلپه، بسیجیه، کم سن و ساله، دو تا دست رو بلند کرده؛ دیدید! من می‌دیدم اینجاها زدن. گفتم این عکس رو کی گرفتی؟ دستت هم که توی گچه! گفت: دستم شکسته بود، شب عملیات والفجر ۸، بچه‌ها گفتند این دستت که توی گچه، سفید هم هست، نصف شب هم معلومه، بعد هم با یک دونه دست دیگت آخه می‌خواهی چکار کنی؟ نیا. می‌گفت خوابیدم تو این گل‌ها، مالیدم توی گل، گفتم این که استتار شد، و من باید بیام - تو این عکس هم اتفاقاً گلپه - می‌گفت رسیدم اون‌ور، خب یک مقدار محدود شده بود حرکاتش. نمی‌توانست با یک دست. اونجا گیر عراقی‌ها افتاده بود. می‌گفت از ساعت ۲ و ۳ نصف شب که رسیده بودم تا صبح، دو تا عراقی مسئولیت داشتند این پوتین‌هایشان را بززن به صورت من، مرتب من را فشار بدهند توی این گل‌ها. صورتم می‌رفت توی گل، گاهی یک ذره می‌آوردم بالا، یک نفس، دوباره. بعد که دیدن من مُردم، رفتند. می‌گفت خدا می‌خواست زنده بمانم. یه مقدار سرم را آوردم بالا، نفس کشیدم. اتفاقاً صورتش را هم در همان حالت اومده یک نفر عکس گرفته. توی تاریکیه. دستش را هم آورده بالا و این جوری کرده. مجروح هم شده بود. و الان هم هست، پیرمردیه، با این وضعیت، درمقابل این فشار، درمقابل این شکنجه، تحمل می‌کردند.»

برخورد با اسیران در مکتب امام

امیر سرتیپ دربندی از برخورد بعضی‌ها با اسرای ایرانی

نماز اول وقت؛ رمز موفقیت شهید صیاد شیرازی

راوی، نماز اول وقت را پیام دیگر شهیدان و رمز موفقیت آنان دانست و گفت:

«از شهید صیاد شیرازی سؤال کردند، رمز موفقیت شما در زندگی چه بود؟ می‌دانید که ایشان انسان موفق‌ی بود. هم توی زندگی نظامی‌اش، هم توی زندگی اجتماعی‌اش، هم توی زندگی خانوادگی‌اش، هم توی نبرد با دشمن، طریق‌القدس‌ها، فتح‌المبین‌ها، مرصادها. در جواب یک جمله کاربردی جواب داد که برای من و شما کاربردی و عملی است. می‌توانیم انجام دهیم، ساده هم است. گفت هر موفقیتی که در طول زندگی‌ام به دست آوردم، مال این نماز اول وقتی بود که می‌خواندم. همین‌جا، توی منطقه اروند، منطقه عملیاتی والفجر ۸ با این دل خودمون یه تعهدی بکنیم، یه عهدی ببندیم، از اینجا که برمی‌گردیم، تا گفت الله‌اکبر، به قامت ببندیم و نمازمان را بخوانیم.»

لزوم الگوبرداری از شهدا و ایثارگران

سرتیپ دربندی گفت:

«بعضی وقت‌ها ما می‌رویم کنار این قهرمان‌هایی که رفتند مسابقات المپیک، مسابقات جهانی، مدال آورده‌اند، نگاه می‌کنیم حرکتش، رفتارش، غذا خوردنش، لباس پوشیدنش، آرایشش، همه را تقلید می‌کنیم. اینجوریه دیگه. جوان‌های ما معمولاً این‌جوریند. حالا بیائیم سراغ این شهدا و جانبازها. حالا اینجا همه از شهدا می‌گویند. من سعی می‌کنم جانبازان و آزادگان را هم بگویم. چون فقط شهدا نبودند که حماسه آفریدند. آنها که خیلی هم مقامشون عالی است. ما بریم سراغ اینها که بالاترین مدال را اینها گرفتند. کدوم مدال، مدال شهادت. بالاتر از هر خوبی و نیکی یه خوبی و نیکی‌وی دیگری هست تا "حتی یقتل فی سبیل الله". تا زمانی که در راه خدا روی زمین بیفتی. خونت روی زمین بریزد، شهید بشوی. تکه‌تکه بشوی، دیگه بالاتر از این قهرمانی و سکوی دیگری وجود ندارد. مدالش را هم من می‌آورم می‌اندازم؟! شما

یه حال خوبی پیدا بکنید و ان شاءالله اگر قطره اشکی هم ریخته شد، ثوابش را هدیه کنیم به ارواح طیبه شهید. شهید بزرگوار سعید زروانی بود. پیکرش را برداشتم و بعد که عملیات سبک شد، من بردم - بچه فیروزکوه بود، یکی از روستاهای فیروزکوه - بردم آنجا. مردم آمده بودند، پیکر را گذاشتیم زمین. آمدند تابوت را بردارند، خوب دقت کنید. من دیدم یک خانمی آمد خودش را انداخت روی این تابوت. به شدت گریه می کرد، به شدت بی تابی می کرد، به طوری که مردم نه از شهادت اون، بلکه

از گریه این خانم بی تاب شده بودند. دو طرف این تابوت را چسبیده بود و هر کار کردم جدا نشد. لذا بلند که کردند تابوت را، من دیدم این خواهرمون روی این تابوت قرار گرفته و با تابوت داره حرکت می کنه. مرتب هم سرش را می زنه به تابوت. رسیدیم به محل دفن، تابوت را گذاشتند زمین. آمدند در تابوت را باز کنند، باز هم این خواهرمون به شدت در تابوت را چسبیده بود. من گفتم محارمش آمدند و به سختی جدایش کردند. تا پیکر را دفن کردند. گفتم این خانم کی بود

که این قدر بی تابی می کرد؟ گفتند خواهر این شهید بود. خیلی دوست داشت برادرش را. این اشکها پشت این حدقه چشمها حلقه زده، اجازه می دید من هم تلنگر بزنم؟ گفتند این خواهرش بود. خیلی برادرش را دوست داشت. خیلی سریع بریم یه جایی. گفت داداش، وارد شام خرابیم کردند. من نمیدونم چه گذشته دم دروازه شام. اما اونجا را کسی طاقت نداره، بخوانند از سنگ و شکستن سر و ... فقط خودش که گفته، خانم زینب (سلام الله علیها). الله اکبر. شاید تو اولین اربعین باشه

دو خاطره نقل کرد و گفت:

«میر سرتیپ داداشی از دوستان من، اسیر شده بود. می گفت گلوله خورده بود بین این دو تا استخوان پای من. همون لحظه اومده بود پاشو گذاشته بود رو محل گلوله، پاشنه پاشو فشار می داد، می گفت همین الان حرف بزن. اطلاعات به ما بده. اون وقت خدا شاهده، من دارم قسم می خورم، خود من ۴ تا ۵ تا اسیر را گرفته بودم، اول کاری که کردم آوردم توی نفربر، درب نفربر را باز کردم، اینها را سفره انداختم، نون و پنیر و اینها. دست و روپوسی باهاشون کردیم، آنها رو تحویل دادیم که بیارن عقب.»

«یکی دیگه از افتخارات دفاع مقدس ما اینه که رزمنده ما در جبهه، چون زیر پرچم ولایت می جنگید، در رأس فرماندهی کل قوا یکی مثل امام بود که در دنیا تا حالا سابقه نداشته است؛ فقط نمونه اش اگر تاریخ را برویم عقب توی صدر اسلام است که جنگی اتفاق می افتد فرماندهی کل قوا یک وجود مبارک و نورانی پیامبر گرامی اسلام (ص) بود، ائمه معصومین (سلام الله علیهم اجمعین) بودند؛ دیگر ما نداشتیم در طول تاریخ، جنگی اتفاق بیفتد، فرماندهی کل قوا پیش یک مجتهد، یک عالم، یک فقیه باشد، یک نائب امام زمان (عج) باشد. رزمندگان هم باید چکار می کردند؟ اخلاق را رعایت می کردند. فرصت نیست، وگرنه من پیام امام را الان دارم، برایتان می گذاشتم. دستور داده بود به ما، باید طعم شیرین اسلام را به آنها (اسیران) بچشانید و با آنها مثل مهمان رفتار کنید. باهاشون مثل مهمون رفتار می کردیم.»

از کربلای حسینی تا کربلای خمینی

غلامحسین دربندی سخنان خود را با نقل خاطره ای از تشییع پیکر شهید سعید زروانی خاتمه داد و گفت: «پیکر شهید را برداشتم. چون از دوستان و همسران و همزمان من بود، گفتم خودم ببرم شهرش. می خواهم با این صحبت حالا که تا اینجا اومدی

در این روایت به عملیات والفجر ۸ بسیار محدود پرداخته شد. همچنین به اهداف و دستاوردهای نظامی و سیاسی عملیات والفجر ۸ در سطوح منطقه ای و بین المللی اشاره ای نشده است.

